بسم الله الرحمن الرحیم

سفرنامه پیش رو عین دست نوشته های بنده در طول سفر است . البته یک سری تصحیحات ادبی روی آن صورت گرفته و قسمتی از مسائل خصوصی هم حذف شده است. بیشتر شامل مسائلی است که برای خودم جالب بوده است. هدف بنده افزایش اطلاعات مخاطب در حیطه ی زیارت یا معرفی اماکن و ... نبوده است .امیداوارم این سفرنامه در توصیف فضای حاکم بر اردوی راهیان کربلا و کمک به مخاطب در تجسم فضای فرهنگی عراق توفیق داشته باشد.

**روز اول ، 21:33**

بسم رب الحسین

در اتوبوس ، حسین بهم زنگ زد و پیشنهاد داد سفرنامه بنویسم . منم که معمولا آدم گوش به حرف کنی هستم . پس از همین لحظات اول سفر شروع کردم . نزدیکای ساعت 6 عصر از کوی دانشگاه حرکت کردیم و تا حالا داشتم آخرین کارای بسیج رو هماهنگ میکردم . به هر کدوم یک برچسب دادن و گفتن شمارمون رو طبق مانیفست رو برچسب بنویسیم و رو پاسپورت هامون بزنیم . مانیفست یک ویزای گروهی است که افراد در آن برای خروج لیست شده اند . مهدی تاجیکی ، مسئول فرهنگی اتوبوس ، شروع کرد به خوندن تا اینکه گفت : " 14 متالهی " . کلی ذوق کردم شمارم شده 14 . بعد حاج آقا باقری صحبت کرد برامون . آخر حرف حاج آقا این بود که گریه خیلی مهمه و از مهمترین کارهای امام حسین جا انداختن همین گریه بوده است. می گفت که گریه که بیاید پشت سرش خیلی چیزهای دیگرهم می آید و با اقوال و رفتار معصومین بر این ادعا صحه می گذاشتند . اینکه سلام به امام حسین با سلام به بقیه امامان فرق داره . امام حسین تنها امامی هستند که به اعضا و جوارحشون هم سلام می دهیم . سلام بر لبان ... سلام بر سر ... سلام بر ...

همچنین چند تا قرار دسته جمعی رو تصویب کردیم . هر روز 313 صلوات برا امام زمان بفرستیم و برای هر یک از حرم ها که میریم زیارت ، یک جز قرآن بخونیم و هدیه کنیم تا چند بار اتوبوس ما قرآن رو ختم کنه .کلا 6 تا اتوبوس هستیم که البته یکی از اتوبوس ها خواهران و متاهلین هستند . سهم من شد جز یک . جزیی که خیلی باهاش انس دارم.

همه یک بسته یا کیف دستی فرهنگی داریم . چفیه ای ، خودکاری ، کتابی درباره ی امام زمان ، راهنمای مصوری برای مسافران عراق و کتابی بسیار شیرین با نام طریق یا حسین محتویات کیف ها بود. کیف های مشابه یعنی پتانسیل بالای گم شدن آنها . تجربه ای که قبلا در اردوی های این چنینی بدست آورده بودم این بود که باید در اولین فرصت کیفم را از بقیه متمایز کنم . گوشه سمت چپ کیفم اسمم را نوشتم و وسط کیف نوشتم اتوبوس 3 . سمت راست را بزرگ نوشتم یا زهرا . شاید خیلی خوش خط نشد ولی الآن جلوی رومه و خیلی باهاش حال می کنم .

شیخ رضا از بچه های پردیس علومه که با هم هستیم. من وسط و او طرف پنجره نشسته.پس توفیق انداختن آشغال هاش به کیسه زباله با منه . با جمال کلی درباره ی پتانسیل فعالیت های علمی بین رشته ای بین فنی و علوم پایه صحبت کردیم . نزدیک همدانیم . شهر آقا جمال کزازی عزیز

**روز اول ، 21:45**

بسم رب الحسین

واقعا من شایستگی این سفر رو دارم ؟ چجوری اجازه دادن من هم برم؟ این سوالات دلهره ی زیادی به دلم انداخته بود که نکنه توفیق از من سلب بشه . ولی استغفار کردم و نگاهم رو از گناه خودم به بزرگواری امامم معطوف کردم و امیدوار شدم تا زایر امامم گردم . انشاالله.

ولی شرمندگی تمامی ندارد و ترسم هم نمرده است. هنوز ته دلم میلرزد .

یا علی

اول میریم نجف دیگه

**روز اول ، 23:45**

بسم رب الحسین

بعد از همدان برای شام و نماز وایسادیم . نماز رو سریع و جنگی طبقه دوم رستوران خوندیم . رفقا متفرق شدند . حاج آقا باقری برای خودش شروع کرد روضه خوندن ، با صدای آروم . 3 نفری خودمونرو بهش چسبوندیم تا روضه ی سه دقیقه ایش رو بشنویم . حال خوبی داشت . شام همراه با بحث سر مقاومت و تحریم سرو شد . تو اتوبوس برا حضور و غیاب قرار شد بچه ها شماره هاشون رو طبق مانیفست بلند بگن . رفقا نفهمیدن باید چیکار کنن . ناچار مهدی تاحیکی از رو لیست اسما رو خوند و حضور و غیاب کرد . برای دفعات بعد کلب بچه ها رو توجیه کرد که باید چی کار کنن . قرار شد تمرین کنیم . مهدی تاجیکی : "نفر اول شروع کنه ، نفر اول کیه؟! " و بعد صداها بلند شد . یک ، دو ، سه و ... یکی وسط جمعیت بلند گفت : "هپ" . خیلی خندیدیم .

یا علی

**روز دوم ، 7:39**

بسم رب الحسین

کنار پل زائر ، نزدیک مهران هستیم و ازدحام جمعیت معطلی را سبب شده . تدارکات صبحانه را پخش میکند و بدین صورت تهدید را به فرصت تبدیل میکند و ظرفیت ها را آزاد ! بچه ها میگن عوارضش 25 تومن بیشتر نیست. جمال میگه پاشو نفری 500 تومن جمع کن پولش جور شه بریم .

یه نفر با لباس فرم کمیته امداد اومد و برای صدقه پول جمع کرد . ای کاش همیشه به جای خود نیازمند واسطه می اومد و پول رو جمع می کرد.

یا علی

**روز دوم ، 7:55**

بسم رب الحسین

شعر مهدی تاجیکی درومد : "ننگ ما ننگ ما مسئول فرهنگ ما "

کار جماله

"سیم کارت 10 تومن ، 3 تومن هم شارژ داره "

یارو تو اتوبوس می چرخید و می گفت

یا علی

**روز دوم ، 10:03**

بسم رب الحسین

مرز ایران عراق فرق چندانی نداشت جز اینکه ایران یک مقدار تمیز تر بود . باربر های عراقی هم با ادوات قدیمی تری کار می کردند و دو تا از جوانهاشان هم سیگار می کشیدند . طبق مانیفست به صف شدیم . "طبق مانیفست" تکه کلام مضحک بچه ها شده است.

خدا رو شکر مشکلی پیش نیومد . یک قدم به افتخار زیارت امام حسین نزدیک تر شدم.

یا علی

**روز دوم 11:46**

بسم رب الحسین

آقا اشتباه کردم . خیلی فرق داره . نزدیک دو ساعت در سوله ای با سقف و بدون دیوار نشسته ایم . یعنی همان سالن ترانزیت ! مطالعه میکنیم یا میخوابیم و ... البته اگر زیبا نگاه کنیم خیلی هم جذابه . صدای جیک جیک گنجشکان که درمرتفع ترین نقطه ی سوله درست در وسط لانه ساخته اند گوش را نوازش می دهد . همچنین نسیم خنکی که با تکان دادن لباسمان درونمان به جریان می افتد بسیار فرحزاست . از دیگر امکانات هم لازمه فقط به صندلی ها اشاره کنم که برای رفاه حال زائرین حالت الاکلنگی پیدا کرده اند . پایه های فلزیشون پوسیده و بچه ها کلی رو این صندلی ها بازی بازی می کنند !

 می گویند آب عراقی را هم کم کم بخورید تا عادت کنید و در پیاده روی به مشکل بر نخورید.

یا علی

**روز دوم ، 13:26**

بسم رب الحسین

سروان عراقی با لبخند روی لب وارد اتوبوس شد و با فارسی دست و پا شکسته ای پرسید مهر ورود رو پاسپورت همه خورده ؟ بچه ها جواب دادن نعم . خندید و گفت بله . بعد هم صلواتی فرستاد و بچه ها هم جواب دادن و رفت . وقتی داشت می رفت یکی بلند گفت :

یا علی

**روز دوم ، 18:14**

بسم رب الحسین

در اتوبوس زیر کولر گرمه و همه عرق میریزیم . ولی ملت عراق دارن کنار خیابون پیاده میرن سمت کربلا . ما از نجف میریم اونا از بصره راه افتاده اند .

راننده ی جوان با دشداشه ی سفید یک آهنگ شاد برا خودش گذاشته . با ما هم حرف نمیزنه . گاهی با هنسفری با رفقاش صحبت می کنه و گاهی هم سیگار میکشه .

نزدیک نجفیم و در اتوبوس خبری از فضای معنوی دسته جمعی نیست . خشک و خالی

یا علی

**روز دوم ، 19:35**

بسم رب الحسین

وارد محل اسکان شدیم . در حسینیه ای در جوار مرقد مطهر آیت الله حکیم . ظاهرا برا بچه ها محل اسکان هیچ هزینه ای نداشته .

بگذارید از حال و هوای بچه ها بگویم که مثل آونگ جلوی کولر گازی ها به نوسان در آمده اند ! انسان چه موجود ضعیفی است ! البته ورژن های خیلی قوی هم دارد .

یا زینب

**روز سوم ، حدود 4:30**

بسم رب الحسین

میان قبور مومنین ، در وادی السلام ، تنهای تنها و در حوالی حضرت هود و صالح می نویسم. دیروز به محض رسیدن عده ای رفتند سراغ محل حمام ها برای غسل زیارت . حمام ها پر شده بود . زرنگ تر ها در دستشویی ها غسل زیارت کردند و به نماز مغرب و عشا حرم هم رسیدند .

همراه جمعی به سمت حرم حرکت کردیم . هنوز 20 دقیقه تا حرم راه داشتیم که صدای اذان بلند شد . در میان راه نزدیک محل اسکان مسجدی بود . از جمع جدا شدم تا نماز رابه موقع در مسجد بخوانم . یک نفر دیگر را هم اغفال کردم و با من آمد . حاج آقا باقری به جمعیت گفته بود نماز در حرم معصوم خیلی بهتر از نماز اول وقته . من به رفیقمون گفتم شما بیا اول وقت بخون بعد تو حرم هم دوباره نمازهات را به امید کسب ثواب فریضه در حرم بخوان . سریع قانع شد و به سمت مسجد رفتیم . مسجد شاکری

فرهنگشان خیلی بیشتر از عربستان به ما شباهت دارد . مسجدشان روحانی نداشت و همه فرادی خواندیم . ما اگر 3 نفر باشیم تقریبا بلااستثنا نماز جماعت برپا می کنیم ولی در عراق در این زمینه سخت گیرترند و عدالت را سخت احراز می کنند .

مسیر زیادی را در خیابان می پیماییم . از شیر مرغ تا جان آدمیزاد را روی گاری می فروشند. از گوشی های گران قیمت گرفته تا کیف و کفش و لباس و هر نوع خوراکی که بتوان تصور کرد. رد شدن از میان آن همه خوراکی تا رسیدن به حرم مجاهدت می خواهد! بقیه مسیرمان از بازار می گذرد . بازار بزرگ نجف ، السوق النجف الکبیر . به یاد دبیرستان . در عربی مضاف الیه بر صفت مقدم است . بازار بزرگ نجف شبیه بازار های قدیمی خودمان است راهرویی دراز و مسقف . از بازار که خارج می شوی ایوان طلای امام علی خودنمایی می کند .

ایوان نجف عجب صفایی دارد

بر سکویی در وادی السلام نشسته ام . فقط من هستم و خدا و امامانم و روح این مومنین . میان قبرها به راه می افتم و سنگ قبر ها را می خوانم .

فردوس قاسمیان

ان وعد الله حق

ان المتقین فی جنات و عیون

قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا

فرخ سلطان فرزند عبدالرحیم

هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون

سبحان الحی الذی لا یموت

ان الابرار لفی نعیم

کل من علیها فان

یا قاری کتابی بکی علی شبابی بالامس کنت حیا والیوم تحت التراب

قد ارتحل من دار الفنا الی دار البقا

الفاتحه

قبر ها معمولا عکس ندارند ، بسیار ساده هستند و ارتفاع زیادی دارند . حرکت در قبرستان مثل کوهنوردی است . پریدن از یک قبر روی دیگر در ارتفاع یک متری از زمین . جالب است . جای شما خالی

بیش از هر قبرستان دیگری تاثیر فرهنگی دارد . مرگ را حس می کنی

مولودی عربی فارسی دلنشینی به گوش می رسد :

" ای گل حیدر علی علی شبه پیمبر علی علی ... "

تولد حضرت علی اکبر مبارک

آفتاب وادی السلام طلوع می کند .

السلام علیک یا امیر المومنین

یا علی

**روز سوم ، 6:27**

بسم رب الحسین

اینجا بردن موبایل و کفش به داخل حرم قدقن است . عوضش می گذارند تا دلت میخواد در حرم بخوابی ! موبایل را در حسینیه بگذاریم بماند راحت تریم . موبایل که نبود ، پس ساعت را از هموطن عزیز در این کاروانی ایرانی پرسیدم و نوشتم. در وادی السلام برای خودم می چرخم و با کاروان های مختلف ایرانی برای مدت کوتاهی همراه می شوم . مقام امام زمان را با دو کاروان تجربه کردم . حاج آقای کاروان بردمون داخل یک سرداب . تازه معماری قبرستان را فهمیدیم . هر خانواده برای خود یک سرداب دارد . وقتی سرداب پر می شود قبر های مرتفع درست می کنند ...

از مقام که بیرون می آمدیم یک موش کوچک از کنار یکی از مردهای کاروان گذشت . شروع کرد بالا و پایین پریدن و سر و صدا کردن . همه کاروان خندیدند . رفیقش می گفت مرد گنده تازه می خواد یه وقتی تو قبرم بره !!!

یا علی

**روز سوم ، حدود 7 صبح**

بسم رب الحسین

مسیر بازگشت به سمت حسینیه را با بازدید از بازار همراه کردم. هم اکنون روی آجرهای صنایع آجر دادخواه می نویسم . بسیاری از اجناس ایرانی هستند به ویژه مواد خوراکی و مصالح ساختمانی. یک سقاخانه به سبک ایرانی در خیابان دیدم. ازشدت قرابت فرهنگی ذوق زده شده بودم . نزدیک که رفتم نوشته بود "اهدایی نیشابور" . پراید ، پژو و سمند ماشین های رایج هستند .

روی شیشه یک فلافلی نوشته بود " لان شکرتم لازیدنکم " و یکی دیگر " اللهم صل علی محمد و آل محمد" .مظاهر اسلامی بیشتر از ما در بازارهایشان هویداست .

صبحانه هم میفروشند . زنانی هستند که فرشی پهن کرده اند و یک وعده صبحانه کامل شامل چای سیاه و خوش طعم عراقی ، سرشیر ، پنیر و ... تدارک دیده اند.

زنی به همراه دو فرزند کوچک در خیابان های نزدیک حرم سیگار می کشد .

یا علی

**روز سوم ، 12:20**

بسم رب الحسین

دیشب ساعت گوشیم رو با ساعت عراق هماهنگ کردم. یک ساعت و نیم اختلاف داریم. پس ساعت های بالای هر نوشته در روز اول و دوم به ساعت ایرانه و بقیش به ساعت عراق. فکر می کردم مثل ایران ساعت 1 اذان است فلذا خواب بودم و باصدای قرآن قبل از اذان بیدار شدم. به جای 5 دقیقه یک ربع قبل از اذان قرآن پخش می کنند . با عجله یک ماشین دربست برای حرم گرفتم . تاکسی اولی وقتی فهمید پول ایرانی دارم سوارم نکرد و دومی 10 هزار تومن گرفت . تو ترافیک گیر کردیم و از آنجایی که فقط عربی بلد بود به سختی قدری عربی صحبت کردیم. پرسید : " عراق حلو ؟ " یعنی آیا عراق شیرین است ؟ گفتم بله که شیرین است . شما شش امام دارید و ...

 او که خیلی ذوق کرده بود حرفم را قطع کرد و گفت: شما فقط یک امام دارید. قبل از این می گفت ایران بهتر از عراقه . آخرش روبوسی کردیم و از هم جدا شدیم .

به نماز هم نرسیدم! هم اکنون در حرم امام علی ، رو به ضریح و رو به قبله بعد از نماز ظهرو عصر می نویسم.

یا علی

**روز چهارم ، حدود 6 صبح**

بسم رب الحسین

از حرم برمی گردم. کنار حسینیه فاطمیه کبری می نویسم. با توجه به نوشته های اطراف فکر میکردم محل برگزاری نماز جمعه نجف همین حسینیه باشد ولی ظاهرا به خاطر اختلافات بین علما نماز جمعه نمی خوانند و فقط در مسجد کوفه نماز جمعه اقامه می شود . اینجا هم ظاهرا خیلی از تفرقه رنج می برند . در تصمیم سازی های سیاسی که وحدت شرط اول است ، دچار تفرقه و اختلاف نظر شدید در سطح علما هستند .

بگذریم . از بچه ها بگویم که خیلی خاکی هستند . دنبال غذای نیم خورده می گردند تا اسراف نشود. دیروز عصر رفتیم مسجد کوفه و مقبره میثم تمار و تا ساعتی دیگر انشالله مسجد سهله و زیارت گاه کمیل و مسجد حنانه را خواهیم داشت. پیشنهاد می کنم قبل از اعمال مسجد کوفه و سهله حتما دعا ها و معنایشان را یک بار بخوانید و نسبت به اعمال توجیه باشید . چون اعمال بسیار فشرده هستند و فرصت تامل نمی دهند . مگر اینکه آزاد آمده باشید و با فراغ بال اعمال را به جا آورید.

دیشب به مناسبت تولد حضرت علی اکبر جشن داشتیم . البته قبل از جشن حاج آقا باقری روضه ی سنگینی خوند و ملت رو گریه انداخت. وسط جشن هم باید حواست رو جمع میکردی که رکب نخوری. یعنی در هر لحظه باید به معنی ابیات دقت می کردی تا بفهمی حرکت بعدیت باید چی باشه؟ گریه کنی یا بخندی ، سینه بزنی یا دست بزنی! ولی جدا از شوخی فضای کلی شاد بود . اولین بار بود که به صورت جدی با شادی برای ائمه حال پیدا کردم .

صبح بعد از نماز رفتم مقام امام زمان که درش بسته بود . دم در روی زمین نشستم . چند تا رفیق ایرانی اومدند و پس مواجهه با درب بسته از فریاد و لگد به درب استفاده کردند. سپس از دیوار بالا رفتند و در را از پشت باز کردند و رفتند . ولی من کماکان روی زمین نشسته بودم.

فردا صبح پیاده روی به سمت کربلا آغاز می شود . یک سری مطالب مهم از نجف مانده که انشالله در طریق یا حسین می نویسم.

یا علی